

روایت زندگی نزدیک دور ریختنی‌ها



بسته‌ای برای آخر هفته
ویژه آن‌ها که مطالعه را دوست دارند اما وقت ندارند

مجله «ناداستان» تاکنون در دو شماره منتشر شده است. هر شماره با یک موضوع محوری و جستارها و روایت‌هایی در باره آن موضوع خاص، روایت‌هایی که ناداستان اند، یعنی همه واقعی‌اند و خیال در آن‌ها راهی نیافته است. در شماره دوم «ناداستان» به موضوع «کار» پرداخته شده و روایت‌های مستندی بر این اساس گردآمده است. یکی از خواندنی‌ترین آن‌ها یک مستندنگاری میدانی است با عنوان «آشغال‌های دوست‌داشتنی» که «مهرآور فردوسی» در آن، یک شبانه‌روز کاری را در محل جمع‌آوری، تفکیک و بازیافت زباله‌ها روایت می‌کند. در ناگنج‌آبادی اطراف تهران، جایی که ما آن را هنگام ریختن زباله‌های مان «دور» می‌نامیم، دوری که البته اصلاً دور نیست. همین نزدیکی هاست و آدم‌هایی آن‌جا مشغول به کار هستند که نه با حقوق و مزایای کارهای متعارف سروکار دارند نه بیمه و آینده کاری. شاید حتی خیلی جاها نتوانند از آن حرفی بزنند. در دل کثیفی‌ها می‌گذرد. در دل دور ریختنی‌ها و دوست‌داشتنی‌ها. در ادامه بریده‌ای از این مستندنگاری را می‌خوانیم:

یاسر فراموش کرده قرار بود میان این جمعیت هول همراهی ام کند. کنجکاو من، حالا وسط این میدان شلخته، بی اهمیت‌ترین چیزی دنیا برای اوست. جایی خوانده بودم وقتی تمام حواست پرت پول درآورن است به آسانی پریشان می‌شود و خویشتن‌داری و تمرکز سخت می‌شود. دوسه کامیون حمل زباله به ردیف پارک شده‌اند و راننده‌ها جایی نزدیک کامیون‌شان نشسته‌اند و سیگار دود می‌کنند: ناظران خاموش کارزار. آن طرف‌تر کپرهای خشت و گلی با سقف‌هایی از چادرهای رنگی، نامرتب و لنگه به لنگه از پس هم

خوابگاه کوچکی در دست کرده‌اند که این وقت روز خالی است. روی دیوارها به عربی و انگلیسی خطوط ناخوانایی با اسپری نوشته شده. جز پیک‌نیک کوچکی که یک کتری روبی را آرامی و وقفه می‌غلاند اثری از زندگی نیست. اما این طرف‌تر میدان جنگ است. از پشت تپه‌ها گونی‌های بزرگ فلز و مقوا و پلاستیک رد می‌شوم. هر کدام به اندازه هیبت چند مرد است. حس شامه‌ام همان بدو و ردمان به این شهر بی‌دروازه با بوی تند و ترش و تیز عجیبی پر شده و حالا به کلی از بین رفته. سری می‌چرخانم. پیرمرد بایک باسکول منتظر اولین فاتح زباله‌ها ایستاده: مسئول تقسیم‌غنایم. گونی‌ها را وزن کرده و مردی روی میز اتویی که فقط چوب‌های ریش‌ریش باقی مانده خم شده و چیزی می‌نویسد. بعد یک دسته پول می‌شمرد. یاسر به جای نگاه کردن به پول‌ها، با چشم‌های خیره به پول‌پسرای می‌پایند و منتظر واکنش‌شان است. به یاسر قول داده بودم محو بمانم و زیادی قاطعی جمعیت نشوم. برای همین خیلی عقب‌تر ایستاده‌ام، جایی که بوی آگروز کامیون‌های فرسوده بوی زباله را با قدرت بیشتری به شامه‌ام برگزاند. یاسر اوقتی دولا شده بود توی سطل زباله خیابان و لیعصر دیده بودم، چندمین بار بود. پریده بود پایین، گونی‌های سفید بزرگ پر از آشغالش را که بعدها فهمیدم بهش می‌گویند جامبو برداشته بود، خشمگین نگاهم کرده بود و با سوت کوتاهی موجود موبلند سیاه و کثیفی را مثل وروجک آقای نجار از توی سطل بیرون کشیده بود، پرسته را. ساندویچ‌هایی که از قبل آماده کرده بودم یاسر را که نه اما خواهر کوچکش را اغوا کرده بود. یاسر نترس بود و تندو تیز. گفته بود: «ما کاری روی کنیم که شماها نمی‌کنین» و وقتی منظورش را فهمیدم که بعد از خوردن ساندویچ‌ها، زور و رو و کاغذش را امجاله کردند و انداختند توی گونی‌های جداگانه‌ای که دست‌شان بود. مصداق بارز زندگی تفکیک‌شده و بدون پسماند. آن شب فهمیدم مافقط فکر می‌کنیم زباله‌ها دور می‌ریزیم. دور، آن‌طور که ما فکر می‌کنیم زوال و نابودی نیست. دور، همان جهان زیرین شب‌های شهر است و زباله‌ها هر شب با سفرای تازه نفس کوتاه‌قامتی به خانه ابدی‌شان می‌رسند: کارخانه شبیه‌سازی پلاستیک.

مارکز در قطار درجه ۴

گابریل گارسیمارکز در کتاب «زنده‌ام که روایت کنم» می‌نویسد: در روزگار کودکی با پدر بزرگش مرتب برای کاری مسیری را با قطار درجه ۴ در رفت و آمد بوده‌است. او روزی از خشت‌پدر بزرگ به تنگ می‌آید، می‌پرسد: چرا آن‌ها همیشه خدا با قطار درجه ۳ سفر می‌کنند. پدر بزرگ جواب می‌دهد چون قطار درجه ۴ وجود ندارد.

کانافه

بیشتر و بیشتری به انتقاد از عمل‌های زیبایی‌سلب‌ریتی‌ها و اینفلوئنسر‌ها اختصاص می‌یابد. خود اینفلوئنسر‌ها هم به‌طور فعال در باره خستگی، وضعیت ذهنی و استرس حاصل از کمال‌گرایی حرف زده‌اند. شاید خود پلنتفرم

اینستاگرام هم تا حدی عامل این تغییرات باشد. اینستاگرام کار خود را به عنوان یک فید کاملاً بصری از عکس‌های فیلتر شده آغاز کرد اما حالا به‌صورت شبکه اجتماعی شلوغ و در همی درآمده است که در آن، عکس‌ها برای جلب توجه در حال نبرد با استوری‌ها، آی‌جی‌تی‌وی‌ها، گیف‌ها و ویدئوها هستند. از نظر خیلی از کاربران، عکس فقط بهانه‌ای برای عرضه کپشن‌ها و بخش‌نظرات است. کلر ۱۵ ساله می‌گوید: «من که حاضر نیستم برم، تر جیح می‌دم جلوی کتابخونه‌ای چیزی عکس بگیرم». موزه‌ها و دیوارهای اینستاگرامی به این منظور ساخته شده بودند که افراد عادی را قادر سازند عکس‌هایی با کیفیت مشابه با اینفلوئنسر‌ها بگیرند اما موفقیت‌شدیدشان باعث شد این دست عکس‌ها چنان رایج شوند که دیگر مثل گذشته جذابیتی نداشته باشند. در ضمن این همه کمال یک زحمت اضافه است. سال گذشته، کریستن روبی، رئیس شرکت مشاوره روابط عمومی «روبی مدیا گروپ»، مبلغ و زمان هنگفتی را صرف انتظار در صف بی‌پایان یک موزه اینستاگرام کرد اما حالا اعتقاد دارد که حباب‌ها ارزشش را ندارند. او هم امروزه، مانند بسیاری از کاربران، زیاد به صفحه خود فکر نمی‌کند و بیشتر استوری پست می‌کند. اومی‌گوید: «نیازی نیست به دیوارهای رنگی، فیلتر یا افراد توی پس زمینه عکس بی‌عیب و نقصتون فکر کنید». با تغییر ایده‌آل‌های ظاهری اینستاگرام، برندها مثل همیشه جانانه تلاش می‌کنند موج بعدی را به دست بگیرند. نورمی‌گوید: «اگرچه ما نمی‌خوانیم به‌روز باشن، نمی‌تونن دیواری را رنگ کنن و بگن این کاریه که انجام می‌دن. این زیبایی‌شناسی... دیگه عملی نیست».

عکس هفته



«افق تازه»، عنوان پروژه‌ای است که تابستان امسال در ماساچوست اجرا شده است. بالون غول‌پیکر آینه‌ای در آسمان پرواز کرده است تا جلوه متفاوتی از هنر و طبیعت را نمایش بدهد. منبع: fubiz

جهان بکوشیم و آن را به دنیای تخیلاتی که با وجود کاستی‌ها و محدودیت‌های مان خلق کرده‌ایم، نزدیک کنیم.

خواندن، شالوده‌تر بیت کردن انسان‌های آزاد است. در جوامع آزاد، مفهومی وجود دارد مبنی بر این که مطالعه یک سرگرمی و لذت است که می‌شود آن را از تجربه کلی زندگی افراد حذف کرد. به نظر من این اشتباه بزرگی است؛ نبود آزادی در ابعاد مادی، روحی و فرهنگی، زندگی افراد و کل جامعه را از هم می‌پاشد. من فکر می‌کنم کتاب‌های خوب، امید به تغییر زندگی و این موضوع را که جوامع روزی به تمام این محدودیت‌ها غلبه می‌کنند و جوامعی عادلانه‌تر به وجود می‌آیند، ارتقا می‌بخشد. جوامعی به وجود می‌آیند که به دنیا‌های تخیلی ما نزدیک‌تر هستند. اشیای واقعی از درون کتاب‌های خوب سر بر می‌آورند و رنگ و بوی واقعیت به خود می‌گیرند.

مطالعه کتاب‌های خوب، آدم‌های بهتری از ما می‌سازد. ما باید فرزندان مان را قانع کنیم که خواندن مسلمان لذتی خارق‌العاده است اما با وجود این بهترین راه برای بهتر شدن. مطالعه راهی است برای آمادگی بیشتر در مواجهه با چالش‌هایی که در تمام طول عمر ما وجود دارند.



رویکارهای روانشناسی اینستاگرام در حال تغییر است

راحت باشید؛ دیگر نمی‌شود با عکس‌های ساختگی، لایک جمع کرد

وپست‌های توی ساحل، این دیگه خیلی عام و کلیشه‌ای شده. هر دختری رو می‌شه بافتو شاپ توی این پس زمینه گذاشت و محصول نهایی هم فرقی نکنه. الان دیگه این چیزهای ساختگی باحال نیست».

اینفلوئنسرهای جوانی که به سرعت رشد کرده‌اند همگی ظاهرهای گزیده‌م‌تر برای صفحه‌شان رد کرده‌اند و حس و حال شلخته و فیلتر نشده را ترجیح می‌دهند. اگرچه اینفلوئنسرهای نسل هزاره، دور بین‌های دیجیتال تک‌لنزی بازتابی (DLSR) را به ساحل می‌بردند و استاد ویرایش عکس بودند تا تصویری بی‌عیب و نقص داشته باشند اما نسل جوان‌تر از آن‌ها مستقیماً از روی گوشی همراه‌شان پست می‌کنند. لینزی ایتن، یکی از بنیان‌گذاران آژانس بازاریابی اینفلوئنسر به نام «استیت فایو» می‌گوید: «قبلاً اینفلوئنسر‌ها می‌گفتن 'نه، این برند نیست'. با فقط عکس‌هایی را پست می‌کردن که در سطح خاصی از نور بود یا مقدار خاصی از اشتراک‌را داشت اما این قواعد در باره نسل جی‌وون‌تر صدق نمی‌کنه».

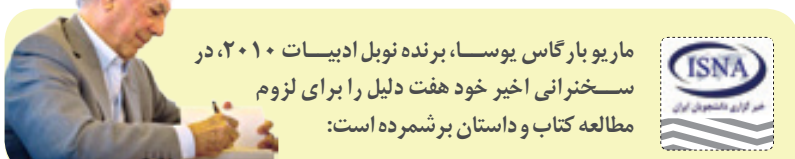
حتی بسیاری از نوجوانان زحمت زیادی می‌کشند که عکس‌شان بدتر از حالت واقعی به چشم بیاید. اپلیکیشن «هوجی کم» عکس‌ها را به گونه‌ای ویرایش می‌کند که گویا بایک دوربین قدیمی و به‌درت‌خور گرفته شده‌اند. این اپلیکیشن بیش از ۱۶ میلیون بار دانلود شده است. سونیا آپال، دانشجوی ۲۰ ساله می‌گوید: «دیگه امروز، اضافه کردن پرکف به عکس‌ها خیلی مهمه. همه سعی می‌کنن روز است باشن. مردم الان بیشتر سلفی‌های آینه‌ای و عکس‌های دراز کشیده، پست می‌کنن». هر چیزی که حالت آماده‌شده داشته باشد برای درودسته پلوتشتاین اینفلوئنسر معروف بسیار نامطلوب است، درست همان‌طور که عکس‌های فیلتر نشده و ساده برای اینفلوئنسرهای قدیمی‌تر نامطلوب بودند. اومی‌گوید: «هم‌نسلا می‌ن بیشتر دوست دارن خودشون باشن، نه این که هویتی جعلی بسازن. ماسه داریم فردی واقعی را در حال کارهای واقعاً باحال نشون بدم، نه این که نقابی بسازیم که نتوش واقعاً خودمون نباشیم». مت کلاین، استراتژیست فرهنگی مرکز مشاوره «اسپارکس اند هانی» هم می‌گوید

هر صفحه‌ای را در اینستاگرام باز کنید، چشمتان می‌افتد به ژست‌هایی تصنعی، قهوه‌هایی تزئین‌شده یا غذاهایی رنگارنگ. حالا دوران این عکس‌ها به سر رسیده است. اواسط سال ۲۰۱۸ بود که کارشناسان اینستاگرام فهمیدند ذائقه بصری کاربران دارد تغییر می‌کند و آن عکس‌هایی و ویروسی می‌شود که ناگهانی‌تر، صمیمی‌تر و شلخته‌تر باشند. حتی بررسی‌ها نشان می‌دهد بعضی اینفلوئنسرهای باهوش عمداً جلوی پس‌زمینه‌ای کثیف می‌ایستند و با نوری نامناسب عکس می‌اندازند تا موقعیت‌شان طبیعی‌تر جلوه کند. گویا نمی‌شود با سلیقه یک سال پیش همچنان در اینستاگرام پیشرفت کرد.

اینستاگرام توانسته است به بیش از یک میلیارد کاربر در ماه برسد و از این طریق، ذائقه بصری خیلی خاصی را به درون خود هدایت کرده است: دیوارهایی روشن، لانه‌هایی با طراحی هنرمندانه، [لقمه‌های] «تست آوو کادو» هر چیزی به رنگ «صورتی هزاره»، تمایم این‌ها با زیبایی‌شناسی همراه هستند، با دقت آماده شدن، رنگشان تصحیح شده است و برق افتاده‌اند. عکس‌هایی که در این مدجای می‌گیرند چنان عملکرد خوبی در اینستاگرام دارند که این ذائقه بصری با نام خود پلنفرم یعنی «اینستاگرام» عجین‌شده و سپس به دنیای بزرگ‌تری نفوذ کرد.

هیچ کس بیشتر از اینفلوئنسر‌ها از محبوبیت این ظاهر بهره‌نبرده است. بعضی‌ها هزاران دلار کسب درآمد می‌کنند از قالب‌های آماده‌ای که هر عکسی را به گونه‌ای تغییر می‌دهد که در این قالب بگنجد اما هر مودی، مدت‌زمانی دارد و به همان سرعتی که اینستاگرام دیوارهای صورتی و پاستیل را مطرح کرد، حالا علیه آن‌ها قرا گرفته است. کلر، دختر پانزده ساله‌ای است که می‌گوید: «تست آوو کادو

۷ دلیل «یوسا» برای کتاب‌خوانی



ماریو بارگاس یوسا، برنده نوبل ادبیات ۲۰۱۰، در سخنرانی اخیر خود هفت دلیل را برای لزوم مطالعه کتاب و داستان بر شمرده است:

۱. ما با خواندن کتاب‌های خوب، در پنهانی‌ترین و جوه شخصیت انسانی‌مان به حس نزدیکی بایک فرهنگ می‌رسیم. خواندن، همان‌طور که گرایز، شور و رفتارهای مان را تعریف می‌کند، مطالعه روان‌شناسی مارا غنا می‌بخشد.



خوب وجود ندارد اما ادبیات همیشه تأثیر خودش را روی خواننده می‌گذارد؛ این شاید به شکل یک حس رضایتمندی باشد یا تغییر به سمت خوبی‌ها. هر حسی که باشد، زندگی آدم‌ها با مطالعه کتاب غنی می‌شود.

۳. ادبیات، بهترین سلاح در مقابل تعصب است. به نظر من کتاب‌های خوب، بهترین دفاع در برابر عقاید تحریف‌شده مردم زبان‌ها، باورها و رسوم مختلف است. با وجود تمام این تفاوت‌ها، آن‌چه به طور مشترک بین همه زنان و مردان با پیشینه مختلف حکم می‌راند، از همه چیز مهم‌تر است؛ چون همه ما انسانیم و همه ما از سوی مشکلات و موانع مشابه به چالش کشیده می‌شویم؛ مشکلاتی که باید برای زنده ماندن و زندگی کردن بر آن غلبه کنیم.

۴. مطالعه، بهترین نوع سرگرمی است. حتی وقتی کلمات با هم ترکیب می‌شوند، رنگ و بویی جادویی به خود می‌گیرند و دریچه‌ای می‌شوند برای زندگی کردن تجربیاتی دیگر....

۵. کتاب خوب خواندن، راهی برای مجهز شدن در بحبوحه اعتقادات و روبه‌رو شدن با هر چه نادرستی در جهانی است که در آن زندگی می‌کنیم. راهی که از آن طریق بتوانیم برای تغییر